

چرا «ایران» را دوست دارم

لیدا فخری

دبیر گروه اندیشه

پرده اول

دکتر عزت‌الله فولادوند را به بالای میز گروه اندیشه هدایت کردم و خودم به همراه سردبیر و بچه‌های تحریریه دور میز نشستیم؛ مقاله‌ای درباره «دیکتاتوری و دشمنانش» برایمان نوشته بود که در سه شماره متوالی منتشرش کردیم. هنوز بعد از ۲۰ سال، عکسی که برای مطلبش انتخاب کردم را به خاطر دارم.

فولادوند به قصد تحصیل پزشکی به پاریس رفته بود اما آن طور که خودش تعریف می‌کرد با خواندن کتاب «مسائل فلسفه» برتراند راسل به فلسفه علاقه‌مند شد و به آمریکا رفت و لیسانس و فوق‌لیسانس و دکترای فلسفه را در دانشگاه کلمبیا گرفت و سپس به ایران بازگشت. همکاران درباره وضعیت دانشگاه‌ها و میل جوانان به مهاجرت با او حرف زدند. او بر این باور بود که با همه تنگناها، هیچ‌جا ایران نمی‌شود؛ بویژه اگر کارتان از جنس تفکر باشد خارج از وطن و به دور از ریشه‌ها، به سختی به شکوفایی فکری می‌رسید.

پرده دوم

با دکتر سارا شریعتی در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران قرار داشتیم تا برای بیست و هفتمین سالگرد دکتر علی شریعتی میزگردی با حضور مرحوم دکتر غلامعباس توسلی و زنده‌یاد دکتر محمدامین قانعی‌راد برگزار کنیم. موضوع میزگرد را خود سارا پیشنهاد داده بود؛ «شریعتی به مثابه جامعه‌شناس»؛ شناساندن این وجه از پدر، دغدغه آن روزهای سارا بود. سارا شریعتی متولد پاریس و تحصیلکرده دکترای جامعه‌شناسی دین از مدرسه عالی مطالعات علوم اجتماعی پاریس است. اما با وجود این، با همان لهجه خاص فرانسوی شیرینش که هنوز «ر» را «ق» تلفظ می‌کرد، می‌گفت: وطن، حس تعلق به وطن و هویت ایرانی باعث می‌شود هیچ‌جا جز ایران نتوانی ریشه بگیری.

پرده سوم

اسفند ۱۳۹۱ در تحریریه «ایران» میزبان دکتر کریم مجتهدی بودم. در بازدید از سرویس‌های مختلف تحریریه، همچون معلمی دلسوز به همه توصیه می‌کرد: شما با نوشتن و ادبیات سرو کار دارید حواس‌تان به زبان فارسی باشد! این جمله را در ۳ ساعت بازدید از

مؤسسه ایران، بی‌اغراق بالغ بر ۱۰ بار به همکارانم گوشزد کرد. قرار بود درباره «وضعیت آموزش فلسفه در ایران» گفت‌وگو کنیم اما او، باز عمده بحثش را به پاسداشت فرهنگ غنی ایرانی و زبان فارسی متمرکز کرد. معتقد بود در بستر فرهنگ است که فکر و اقتصاد و اجتماع و سیاست ساخته و پرداخته می‌شود، بنابراین برای بالندگی ایران باید «فرهنگ ایرانی» را حفظ و تقویت کنیم.

مجتهدی تمام مقاطع تحصیلات دانشگاهی‌اش را در دانشگاه سوربن فرانسه گذرانده بود. با اینکه تخصص‌اش فلسفه غرب بود اما بشدت خود را به ایران و ایرانیان متعهد می‌دانست؛ عشق به ایران و اینکه چرا باید ایران را دوست بداریم، اصلی‌ترین پروژه فکری و علمی‌اش شده بود و همین دغدغه، او را به معلمی دلسوز و متفکری ایران دوست بدل کرده بود. از همین رو «غرب‌شناس ایران دوست» تیترو صفحه اندیشه «ایران» شد در روز فوت او؛ ۲۵ دی ۱۴۰۲.

پرده چهارم

زنده‌یاد دکتر ناصر تکمیل همایون در دفترش در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی استقبال گرمی از من و عکاس روزنامه کرد. گفت‌وگوی ما پیرامون «دلیل تمنای مهاجرت در نسل جدید» شکل گرفت. او که دکترای جامعه‌شناسی و تاریخ خود را از دانشگاه پاریس گرفته بود، بعد از برگشت به ایران، «میهن‌دوستی در ایران» نام اولین کتابش و عمده‌ترین محور مطالعاتی‌اش شد.

او به صراحت می‌گفت «باید بمانیم و بسازیم» و معتقد بود هنوز هم حس میهن‌دوستی و احساسات هویتی در جوانان ما پرنزگ است اما اگر احساس کنند از عدالت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی برخوردار می‌شوند بیشتر تمایل پیدا می‌کنند که به کشورشان خدمت کنند و کمتر «تمنای رفتن» در آنان شکل می‌گیرد. او جمله زیبایی را نقل کرد که تیترو مصاحبه‌اش کردم: «پاریس زیباست اما خانه من نیست»

پرده آخر

روزهایی که به مهاجرت به فرانسه فکر می‌کردم، تعامل و معاشرت با متفکرانی از این دست مسیرم را عوض کرد. ۲۰ سال کار در سرویس اندیشه روزنامه ایران دو درس بزرگ برایم داشت: «عشق به ایران» و «ماندن و ساختن» که متر و معیارم در کار شد. روزنامه ایران را دوست دارم چون فرصتی برایم فراهم کرد که ایران را دوست بدارم.



۲۰ سال کار در سرویس اندیشه روزنامه ایران دو درس بزرگ برایم داشت: «عشق به ایران» و «ماندن و ساختن» که متر و معیارم در کار شد. روزنامه ایران را دوست دارم چون فرصتی برایم فراهم کرد که ایران را دوست بدارم

